بسم الله الرحمن الرحیم

گامی به سوی حکمرانی عقلانی // محمد تقی سبحانی

عقل و تعقل از مفاهیم کلیدی در معارف قرآنی است که بنیادی اساسی برای حوزه های فکری و عملی به شمار می آید. قرآن کریم بارها و با تعابیر گوناگون به خردورزی فراخوانده و راه وصول به حقیقت و سعادت را در شکوفائی و پیروی از آن تعریف کرده است. قرآن دستگاه معرفت و دانش انسان را بر محور عقل می داند و فواد را مهم ترین منبع معرفت می شمارد[۱] و اهل لباب را تنها گروه نجات یافته در میان انسان ها می داند[۲]. روایات اهل بیت در امتداد این رویکرد، عنصر عقل را محبوب ترین آفریده الهی می دانند[۳] و دین و دین ورزی را بازبسته عقل می خوانند[٤] و دین ورزی صحیح را در بستر خردورزی به تصویر می کشند[٥] و همراهی با جنود عقل و پرهیز از جنود جهل را یگانه مسیری می دانند که به رشد و کمال انسانی می انجامد.[٦]

این همه، ضرورت عقلانیت را به یکی از وجوه اساسی در دانش های اسلامی تبدیل کرده و دانشمندان مسلمان معاصر هر کدام به نوعی بدان اهتمام ویژه نشان داده اند. نه تنها متکلمان و فیلسوفان بلکه محدثان و مفسران و فقیهان، هر کدام با رویکرد و تلقی خود به این مهم پرداخته اند. تقسیم عقل به عقل نظری و عقل عملی و از آن جا، تقسیم دانش های اسلامی به حکمت نظری و حکمت عملی، و شمول آنها بر همه معارف انسانی، از جمله تلاش هائی است که در ادبیات اسلامی به خوبی دیده می شود. اما آنچه در دوره معاصر بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفته چگونگی تحویل این دانش ها و اندیشه ها به ساحت حیات روزمره بشر و تولید عقلانیت اسلامی کاربردی متناسب با شرایط عینی و عصری است.

یکی از پرسش هائی که بارها در بین اندیشمندان مسلمان معاصر مطرح شده، فقدان رویکردهای کاربردی در ساحت تفکر دینی است؛ بسیاری بر این باورند که عقب ماندگی مسلمین در سده های اخیر، ریشه در فقدان چنین رویکردی دارد و از این رو، تمدن اسلامی در رقابت با تمدن مدرن غربی از این ناحیه دچار ضعف و کاستی های فراوان شده و این کاستی یکی از چالش های جدی

---

[۱] والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده لعلکم تشکرون (نحل:۷۸)؛ ولاتقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا(اسراء:۳٦)

[۲] قران کریم بارها با ادوات حصر، اولوالباب را تنها گزینه برای رستگاری معرفی می کند : انما یتذکر اولوالالباب(زمر:۹ و رعد:۱۹)؛ و مایذکرالا اولوالالباب(بقره: ۲٦۹)؛ هدی و ذکری لاولی الالباب(غافر:٥٤)

[۳] و عزتی و جلالی ما خلقت خلقا احب الی منک و لا اکملتک الا فی من احب (الکافی،ج۱،ص۳٦)

[٤] من کان عاقلا کان له دین و من کان له دین دخل الجنه(همان، ص ۳۷)

[٥] قلت له ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان (همان، ص ۳٦)

[٦] روایت ۱٤ از کتاب العقل و الجهل از کتاب الکافی به جنود عقل و جهل پرداخته است؛ در پایان این روایت آمده است که مسیر رشد و کمال در همه مراتب انسان ها از انبیاء و اوصیاء تا مومنان خاص و مردمان عادی همگی در دستیابی به جنود عقل و پرهیز از جنود جهل است(همان، ص ٤۸ به بعد)

جهان اسلام در مواجهه فعال با مسآله های میدانی دنیای جدید به شمار آمده است. این پرسش که چگونه می توان معارف نظری و عملی اسلامی را به ایده های کاربردی ونظریه های کارآمد برای تبیین موقعیت های عینی و سپس چاره جوئی برای مشکلات و معضلات اجتماعی مسلمین تحویل برد، امروزه به یکی از نیازمندی های گفتمان اسلامی تبدیل شده است.

همین کاستی و خلا اساسی است که برخی از دانشوران مسلمان را به سمت فلسفه ها و ایدئولوژی های غربی کشانده و گشایش گره های ناگشوده را در الگوها و روش های علوم انسانی مدرن جست و جو می کنند و گاه با رویگردانی از دانش های دینی و جداسازی عقلانیت از حوزه دین و گاه با التقاط مفاهیم دینی و اندیشه های مدرن غربی، به حل این مساله می اندیشند. دانشمندان اسلامی نیز هرچند بسیاری براین نوسازی علوم اسلامی و همآوائی معارف دینی با مقتضیات عصری تاکید ورزیده اند و گام هائی برای چاره جوئی برداشته اند، اما فقدان یک چارچوب روشن برای بازآفرینی عقلانیت علمی، هنوز به عنوان یکی از معضله های اساسی در محافل رسمی حوزه و دانشگاه نمایان است.

ظهور انقلاب اسلامی و تاسیس نظام جمهوری اسلامی که با ایده برپائی یک مدنیت اسلامی بر پایه حیات طیبه اسلامی شکل گرفت، این پرسش نظری را به ساحت های عملی و عینی کشاند و پرسش از شیوه حکمرانی دینی را به قلب این منازعه فکری وارد کرد. این بار عقلانیت اسلامی نه تنها در بعد تئوریک بلکه در صحنه پاسخگوئی به مساله های مدیریت جامعه و شیوه مواجهه با معضلات ملی و بین المللی نمودار گشت. این که در ظرف واقعیت، چگونه می توان مساله های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست محیطی را با بهره گیری از عقلانیت اسلامی صورت بندی کرد و راه حل این مساله ها را در قالب طرح های کاربردی پیشنهاد نمود، پرسشی بود که شاید تا آن زمان کمتر ذهن اندیشمندان اسلامی را به صورت جدی به خود مشغول داشته بود. موضوعات نظری اینک به صحنه مدیریت اجتماعی ترجمه می شد و دوگانه نطر و عمل به صورت یک واقعیت تمدنی، در ذهن و ضمیر نخبگان بازنمود می یافت. این موضوع به ویژه برای کسانی که با صحنه کارگزاری نظام ارتباط داشتند و انتظار گره گشائی از نیازهای روزمره از آنان وجود داشت، بیش از دیگران احساس می شد.

تجربه تاریخی تمدن های بشری نشان می دهد که این موضوعات تنها با یک نگاه توامان – یعنی با نگاهی به عینیت و نگاهی به مقام نظر- قابلیت طرح یافته و در سایه این نگرش دوگانه به نتیجه ای قابل قبول نزدیک می شود. آنگاه که نیازها و مساله های روزمره به عرصه دانش ورزی می آید و راه حل های عملیاتی پیشنهاد می شود و سپس این طرح ها در بستر اقدام و کنش ورزی به آزمون نهاده می شود و حاصل این بازخوردها، دانشمندان را به فکر چاره جوئی های جدید می اندازد، در اینجاست که فرایند تولید دانش کاربردی شکل می گیرد و علوم انسانی در مفهوم عام و کلی، جای خود را به مفهومی بومی و زمینه مند از علوم انسانی می سپارد. البته باید به خاطر سپرد که این زنجیره حلزونی از تئوری و آزمون در میدان عمل، خود نیازمند الگوئی از عقلانیت کاربردی است که این نسبت ها را ممکن سازد و مسیر اصلاح و کمال را به روی میدان علم و عمل بگشاید.

با نگاهی کوتاه به تجربه نخبگانی در جمهوری اسلامی، باید اعتراف کرد که در طول دهه های گذشته یکی از ضعف های جدی ما فقدان این رفت و برگشت ها میان میدان حکمرانی و عرصه نظرورزی است؛ کارگزاران ما غالبا بهره ای از اندیشه ورزی نداشتند و یا اساسا به درک این خلا بنیادین وقوف نیافتند و از سوی دیگر، پژوهشگران ما فاقد چنین تجربه عملی در صحنه حکمرانی بوده اند و مشکلات عینی را در مقیاس های خرد و کابردی کمتر مورد توجه قرار داده اند. حاصل این فراق و گسست میان میدان عمل و صحنه دانش، این بوده است که حکمرانان به دور از ارزش ها و دانش های دینی به راه حل ها اندیشیده اند و غالبا با اخذ و اقتباس از الگوها و تجربه های ناقص، عرصه حکمرانی را به آزمایشگاهی برای الگوهای بیگانه یا التقاطی تبدیل کرده اند و پژوهشگران غالبا با این گمان که می توان صرفا با ارائه راه حل های علمی بر این مشکلات فائق آمد، پژوهش های خود را در همان ساحت های تخصصی محدود ساخته اند. به بیان دیگر، یکی از کاستی های اساسی در تجربه حکمرانی ایران معاصر، فقدان طبقه کنشگران اندیشه ورز و طبقه دانشمندان میدانی برای وصول به این سطح از دانش های کاربردی است.

در میان اندک کسانی که دست کم دغدغه چنین عرصه ای را با خود حمل کردند و نه تنها حوزه و دانشگاه را به این آوردگاه فراخوند بلکه از ظرفیت های خود برای پاسخ به این نیاز بهره بردند، دکتر علی لاریجانی را می توان نام برد. او کسی بود که همزمان با حضور در صحنه های حکمرانی در سطوح مختلف مدیریتی و اجرائی و کسب تجربه های متنوع و موفق در پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی، از ظرفیت های علمی و فکری لازم برای پیش نهادن این پرسش ها برخوردار بود. او با آگاهی دقیق از تاریخ تفکر و تمدن مدرن و به دلیل تربیت علمی و زیست فکری با شخصیت های بزرگ در حوزه و دانشگاه، عمیقا با این نیاز اجتماعی آشنا شد و در طول زمان این دغدغه بنیادین را در خود پخته و پرورده ساخت. لاریجانی در کنار کنشگری جدی در میدان حکمرانی، هیچگاه از خواندن و آموختن و گفت و گو با اصحاب اندیشه فروگذار نکرد. او با شناخت درست از محصولات علمی اندیشمندان معاصر و به ویژه انس نزدیک با منظومه فکری شخصیت هائی چون شهید مرتضی مطهری که همواره بدو عشق می ورزید، اندیشه ورزی خود را به خوبی بر این نقطه میانی متمرکز کرد و تولید عنصر عقلانیت اجتماعی را به عنوان کلید گشایش این عقب ماندگی تاریخی در دستور کار خود قرار داد. او هرچند خود نتوانست با ایجاد یک جریان فکری همسو، به بازتولید یک چارچوب روشن و کامل دست یابد، ولی با آسیب شناسی علمی و بازنمود ضرورت های عملی آن، راهی را فراروی ما گشود که با خوانش این تجربه میدانی اندیشه ورزی می توان بدین مسیر جان تازه ای بخشید و ایده های او را به ساحت نوینی برای پژوهش و تجربه میدانی معرفتی تبدیل کرد. در اینجا و در آستانه چهلمین روز از شهادت مبارک او که در سخت ترین دوره های مدیریتش رخداد، با اشاره به گوشه ای از اندیشه و عمل میدانی او، به واخوانی این تجربه می پردازم و با توجه به آشنائی دیرین از تجربه ای مشترک، سعی می کنم که قدری از این ابعاد را به تحلیل بنشینم.

مساله اصلی در اندیشه علی لاریجانی و از مهم ترین دغدغه های او در میدان حکمرانی بی گمان رشد و توسعه همه جانبه ایران و پیشرفت کشور در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بود. شاهد این سخن، تلاش های او در همه مسئولیت هایش برای برداشتن موانع پیشرفت کشور و برنامه ریزی برای ارتقای وضعیت زندگی و عبور از بن بست های مدیریتی و فائق آمدن بر مشکلاتی بود که راه

توسعه و گشایش زندگی اجتماعی را برای مردم ایران سخت و تنگ می کرد. مروری کوتاه بر کارنامه مدیریتی لاریجانی نشان می دهد که او همواره در پی فعال سازی ظرفیت های بالقوه و گسترده سازی میدان خدمت و تاسیس راه های جدید بود. بهره گیری از مشورت دانشمندان و اصحاب تجربه، اعتماد و فرصت سازی برای نسل جوان و ظرفیت های پوینده، پرهیز از بروکراسی های زائد و عبور از چرخه های دست و پاگیر و حضور میدانی و جهادی در صحنه اقدام و سازندگی، از جمله ویژگی های مدیریتی او بود. لاریجانی از محدود کارگزارانی بود که هرم مدیریت را از پائین ترین سطوح تا عالی ترین مناصب حکمرانی طی کرده بود و تجربه مدیریتی او صرفا به یک حوزه خاص و تخصصی محدود نبود. از منصب های سنگین اجرائی تا موقعیت های مشورتی متنوع در مجامع عالی رتبه و تا سه دوره ریاست بر دستگاه تقنینی کشور که جایگاه گره گشائی های اساسی حاکمیتی را برعهده دارد، از او یک شخصیت جامع، پخته و کارآمد ساخته بود. بر این ویژگی ها بیفزائیم تواضع و تقوای عملی او در کنار شجاعت و جسارتش در مواجهه و نقد تجربه ها و جریان های فکری و سیاسی، که بی گمان در مسیر رشد و تکامل اندیشه هایش تاثیری تام داشت؛ او با نشست وبرخاست با افراد گوناگون و گفت وگو با اصحاب نظر از جریان های مختلف فکری و سیاسی و با مطالعه پیگیرانه آثار متنوع و عبرت آموزی از درس ها و تجربه های ناکام گذشته، بی هیچ مسامحه ای به بازاندیشی خود و دیگران می پرداخت و از برون روی از حصارها و بازسازی افکار و برداشت های خود پرهیزی نداشت. این چنین بود که می توان گفت دکتر علی لاریجانی به حق یکی از مردان دغدغه مند توسعه ایران و ایرانی در دوران معاصر بود و سالها عمر و تلاش خود را بر سر این مسیر و مساله گذاشت. از این رو بود که او بارها بر زبان می راند که " وظیفه اصلی حکومت رفاه و آسایش مردم همراه با رشد معنوی است".

او در یک سخنرانی که شاید آخرین گفتار علمی او در محافل رسمی بود[۷]، با عنوان "پیرامون توسعه و لزوم عقلانیت سیاسی" به روشنی از این سر ضمیرخود پرده برداشت و آشکارا اظهار کرد که "غایت همه دیپلماسی ما باید تسهیل توسعه ملی که شامل رشد اقتصادی و تکنولوژیک شود" باشد و از همین جا بر این باور بود که در جهان قطبی شده و چندجانبه، برقراری توازن میان اقطاب البته به میزان آمادگی و ظرفیت آنها برای ورود به یک تعامل متعادل، وظیفه اصلی حکمرانی در سطح مناسبات بین المللی است.

دکتر لاریجانی از این جایگاه و خاستگاه است که پای عقل و عقلانیت را به پیش می کشد و ان را "اصل کلی" برای همه فرایندهای حکمرانی می داند. از نگاه او، دعوت به خردمندی به عنوان پایه ثابت و استوار دینداری و یکی از وظائف حکمرانی در زمانه ما است. او به خوبی به تعریف لرزان عقلانیت در بین جریان های مختلف فکری واقف است و از این رو سه مواجهه از سوی سیاستمداران با عقل را به زیر انتقاد می گیرد و سپس به برد شت خود از عقلانیت بازمی گردد و حکمرانی را در ظرف خردمندی دینی به تصویر می کشد. از نظر او یک گروه از سیاستمداران تنها "عقل حسابگر" را دنبال می کنند که از نظر وی امریکا و غرب زدگان داخلی در این گروه جای می گیرند. ویرانگری جهان کنونی محصول همین نگاه پراگماتیستی به عقل منفعت جوست. در مقابل، کسانی هستند که با یک قرائت منفی نسبت به عقل، خردمندی را از ساحت دین ورزی بیرون می رانند و سیاست را به دور از هرگونه عقلانیت دنبال می کنند. جریان

[۷] هفدمین همایش سالانه انجمن علمی علوم سیاسی، اسفند ۱۴۰۲

های تروریستی معاصر و اندیشه های تکفیری از این تلقی پیروی می کنند. گروه سوم کسانی هستند که که منفعت شان را در بی اعتنائی به عقل می بینند، چرا که نگاه های پوپولیستی برای آنها، منافع زودهنگام دارد و عقل گرائی نیازمند نگاهی به افق های دور و دراز است. این گروه گمان می کنند که انقلابی گری یک صفت خودبسنده است و نیاز به توجیه عقلانی سیاسی ندارد، حال آن که انقلاب اسلامی خود خیزشی بود بر علیه دستگاهی که با استبداد خود بر ضد عقلانیت شوریده بود. به این ترتیب دکتر لاریجانی برعلیه هر گونه تحجردینی که به دنبال دور کردن عقلانیت از ساحت دین و جامعه است، به تندی سخن می گوید و این جمله کلیدی را از شهید مطهری نقل می کند که " تحجر از کفر و نفاق بدتر است زیرا تحجر دین را از درون تهی می کند."

در یک کلام، شهید لاریجانی بر این باور است که "حکومت ها به اندازه ای که از عقلانیت سیاسی بهره دارند، از پایداری برخوردارند".[۸] اما سخن این است که این عقلانیت سیاسی از منظر اسلامی از چه ویژگی های عملیاتی برخوردار است که آن را از عقلانیت غربی جدا می کند. وی به روشنی عقلانیت اجتماعی در عرصه حکمرانی را در نهایت در مفهوم بنیادین "عدالت اجتماعی" جست و جو می کند و تلاش می کند که از درون این مفهوم قرانی که آن را از "قسط" برداشت می کند[۹]، پایه های اساسی عقلانیت در حکمرانی را پی ریزی کند. او در کتاب عقل وسکون در حکمرانی[۱۰] به ویژه در مقدمه و فصل نخست توانست به عرضه مختصات کاربردی نظریه خود بپردازد. عنوان فصل نخست " سنجش سازگاری عدالت اجتماعی و توسعه" از دغدغه عمیق او در این زمینه پرده برمی دارد. بر پیشانی این فصل، سخن سعدی خودنمائی می کند که گویای قلق ذهنی نویسنده در بازگوئی روایت خردمندی است : مل پک از خردمندان جمال می گیرد و دین از پرهیزگاران کمال می یابد. پادشاهان به نصیحت خردمندان از آن محتاج ترند که خردمندان به قربت پادشاهان.

دکتر لاریجانی پس ازمرور اجمالی بر دیدگاه متفکران معاصر غربی در نسبت میان عدالت و توسعه، به کاستی های این تحلیل ها اشاره می کند[۱۱] و حتی اضافه می کند که در نظریه شخصیت هائی چون امام خمینی ، شهید مطهری و علامه طباطبائی هر چند این ایده تا اندازه ای روشن تر بیان شده است اما ابعاد عملی و اجتماعی عدالت به خوبی بسط نیافته است. "به نظر می رسد که نقطه برجسته تفکر اندیشمندان اسلامی دربحث عدالت اجتماعی تکیه آنها بر همه وجوه زندگی فردی و اجتماعی باشد ... اما باید پذیرفت که همچنان یک نظام تئوریک برای همین برداشت همه جانبه از عدالت اجتماعی حاصل نشده است."[۱۲] این مباحث مقدمه ای است تا

---

[۸] آن چه تاکنون نقل کردم جملگی برگرفته از همان سخنرانی انجمن علوم سیاسی است. البته ناگفته نگذارم که دکترعلی لاریجانی در اینجا و در سایر گفتارهای خود، عقلانیت را بازبسته دانش های انسانی می داند و به دانش های انسانی موجود همچون تجربه های بشری می نگرد و از این که این علوم را دینی و غیردینی بدانیم، پرهیز می دهد. در این نقطه، البته برخی از متفکران معاصر سخن دیگری دارند و بنده نیز خود به جهت داری علوم به یک معنای خاص باور دارم و دانش های انسانی را مفاهیم برساخته و برگرفته از عقلانیت زمینه مند می دانم. البته تا بدانجا که به موضوع مقاله ما ارتباط دارد، این اختلاف می تواند نادیده گرفته شود.

[۹] لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط (حدید:۲۵)

[۱۰] علی لاریجانی، عقل و سکون در حکمرانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴۰۳ش

[۱۱] همان، ص۵۷ به بعد

[۱۲] همان، ص۵۸

لاریجانی را به دغدغه اصلی راه برد و ایده های خود را در این زمینه به پیش نهد. او بحث خود را با این سخن آغاز می کند: " حال به سوال نهائی می پردازیم: آیا می توان یک نظام تئوریک سازگار را برای این تلقی از عدالت اجتماعی در نظر گرفت؟" پاسخ هائی که او در پیش می اندازد هرچند هنوز پاسخگوی همه جهات این مسئله نیست و ای بسا برخی از وجوه اساسی را ناگفته وامی نهد ولی چنان که گفتیم، از این روی اهمیت دارد که برخاسته از چهاردهه کنشگری و اندیشه ورزی در پیشبرد پروژه حاکمیت دینی است و از این رو رنگ عینیت گرائی دارد و به افق حل مسائل جامعه مسلمانی در کشاکش چالش های معاصر روی نموده است.

بنیان عدالت و از جمله عدالت اجتماعی از نظر لاریجانی ریشه در یک "حق طبیعی" که برخاسته از حقوق فطری در ادبیات قرآنی است[۱۳]، باز می گردد و از این رو، از نظریاتی چون قرارداد اجتماعی و یا فائده گرائی فاصله می گیرد. داشتن استعداد کافی در همه انسان ها به عنوان امور فطری، هم جنبه وحیانی دارد و هم از نظر شهودی و عقلی قابل اثبات است. وی به پیروی از شهید مطهری بر این باور است که پایه تمامی معارف قرانی بر فطرت نهاده شده است.[۱۴] از ویژگی های عدالت اجتماعی در نظر وی، باور به وجود شخصیت واقعی برای جامعه و وجود مقصد و حیات و نیز سنن و قوانین ثابت برای جوامع انسانی است و از این رو، سیر تکوینی و طبیعی فرد و جامعه به سوئی است که فطرت ایجاب می کند و جهان و جامعه به نحوی ساخته شده است که فطرت فرد و جامعه به سوی اصول مشترک انسانی سوق یابد.

لاریجانی از این جا به کشف امور فطری جامعه می پردازد و از دو راه به این مهم دست می یازد: یکی، از طریق بررسی عوامل قوام و پایداری جوامع و دیگری، از طریق بررسی خواست مشترک ملل با فرهنگ های مختلف. به این ترتیب، مواردی نظیر استقلال، هویت ملی و امنیت ملی به عنوان نمونه های برجسته فطرت اجتماعی معرفی می کند. از این رو می توان نشان داد که استقلال خواهی، داشتن هویت ملی، حب وطن، آرامش روانی، صیانت از امنیت ملی و حفظ طبیعت، در مطالبات همه جوامع وجود دارد. البته در این نظریه در مقابل هر استعدادی، حقی قرار دارد و مبنای یک حق طبیعی است و حقوق طبیعی نیز از آنجا پیدا می شود که طبیعت هدف دارد و با توجه به هدف ها، استعدادهائی در وجود موجودات نهاده و استحقاق هائی به آنها داده شده است. تا این جا مطالبی است که جسته و گریخته در اندیشه های گذشتگان نیز نمود یافته بود، حال سوال اصلی که لاریجانی خود را متکفل پاسخ بدان می داند این است که "چگونه این حقوق استیفا می گردد؟ مسئله حکومت در اینجا نهفته است". پاسخ وی به این پرسش به روشنی این است که وظیفه حکومت در عدالت اجتماعی عبارت از دو امر اساسی است:

۱.زمینه سازی تحقق استعدادهای طبیعی ابنای جامعه

---

[۱۳] فاقم وجهک للدین حنیفا فطرت الله التی فطرالناس علیها لاتبدیل لخلق الله ذالک الدین القیم و لیکن اکثر الناس لا یعلمون(روم: ۳۰)

[۱۴] این بخش از دیدگاه های لاریجانی وامدار اندیشه های شهید مطهری و تا اندازه ای علامه طباطبائی است (همان، ص ٦١ به بعد؛ برای نمونه رجوع کنید به مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛ و تفسیر المیزان سید محمد حسین طباطبائی در ذیل آیه فطرت)

۲.تحقق حقوق فطری جامعه یعنی استقلال، امنیت و آرامش روانی و هویت ملی و حفظ طبیعت.

اما در خصوص محور اول تاکید می کند که نقش حکومت صرفا زمینه سازی است و حرکت برای دستیابی به این حقوق و تحقق استعداد ها به خود افراد بازمی گردد، چرا که این استعدادهای فطری جنبه بالقوه دارد و فعلیت آنها نیاز به حرکت از درون است، به این معنا که افراد با حرکت خود به این استعداد ها فعلیت می بخشند و تحقق این ویژگی های فطری بدون تلاش و تحرک درونی ممکن نیست. لذا برای رسید ن به این هدف، دو امر از سوی حاکمیت ضرورت دارد:

۱. زمینه سازی حکومت برای فعلیت یابی استعدادها
۲. تامین آزادی های سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی و هنری در نهایت امکان.

بنابراین ایجاد فضای رقابت سیاسی، اقتصادی، علمی، فرهنگی هنری و علمی از وظائف حکمرانی و امری ضروری است؛ بدین معنا که ایجاد آزادی در حوزه های مذکور نه هدف که ابزار و وسیله فعلیت یافتن استعدادها و حقوق انسان ها به شمار می آید. از همین روست که سازوکارهائی چون نظام مردم سالاری و تحقق رقابت های اقتصادی علمی فرهنگی و هنری، همه شاخص ها و نمودهائی است که از نظریه عدالت اجتماعی برمی آید و نه آن که عدالت اجتماعی ضمیمه ای برای نظریه رشد وتوسعه و فرع برآن باشد.

از این جا برجستگی و تمایر این دیدگاه از نظریه های رقیب در حوزه عدالت و توسعه به خوبی رخ می نماید:

اولا، عدالت اجتماعی به عنوان مهم ترین فضیلت انسانی، یک نظریه عمیق هستی شناختی و انسان شناختی است و ریشه در آفرینش انسان و عمق کمالات انسانی دارد وبا غایات متعالی انسان گره می خورد.

ثانیا، این مفهوم با مقولات عینی و روزمره پیوندی مستقیم و استوار برقرار می کند و حاجت های اجتماعی بشر را در زیست عمومی به صورت فراگیر در برمی گیرد.

ثالثا، به همه عناصر حکمرانی، معنا و صورتی جدید می دهد و هر یک از مقولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در جای خویش می نشاند.

رابعا، نقش حداکثری دولت در حکمرانی های توتالیتر و نقش حداقلی دولت در اندیشه لیبرالیسم، به کلی واژگون می شود و مسئولیت پذیری دولت در مقابل آحاد مردم آن هم در مورد عمیق ترین نیاز های بشر که تامین شرایط برای فعلیت یافتن استعدادهای مشترک انسانی است، جایگزین می شود.

خامسا، در عین حال این نظریه، نظام حکمرانی را متعهد به ایجاد زمینه های لازم و تامین آزادی های کافی و امکان رقابت آزاد برای همه افراد می داند. با این نگاه است که برخلاف فلاسفه سیاسی غربی، مرز آزادی را تزاحم با امنیت یا تلاقی با آزادی دیگران

ترسیم نمی کند، بلکه مرز آزادی ها را تا بدان جا می داند که استعدادهای همه احاد جامعه به طور متوازن رشد یابد و رشد هیچ استعدادی نیز مانع رشد دیگر استعدادها نشود.[۱۵]

از اینجا نتایج زیر به عنوان الزامات یک حکمرانی عقلانی دینی پدیدار می شود. عدالت اجتماعی نه تنها امری عارضی و مزاحم برای رشد اقتصادی محسوب نمی شود بلکه مقوم و زیربنای رشد اقتصادی و رقابت های مختلف اقتصادی، سیاسی، علمی و فرهنگی است. اما زمینه سازی برای رقابت ها به عهده دولت است و دولت در فرایند شکل گیری عملیات اجتماعی از کمترین مسئولیت و دخالت برخوردار است. این رقابت سازی در حوزه هائی همچون برگزاری انتخابات، گردش آزاد اطلاعات بر بستر رسانه و شکل یابی احزاب معنا می یابد و زمینه سازی برای رقابت های اقتصادی از طریق حذف هرگونه انحصار چه حکومتی و چه غیر آن و عدم مداخله حکومت در اقتصاد، جز در موارد توانبخشی به رقابت ها محقق می شود و همچنین است زمینه سازی دولت برای آحاد جامعه و بروز استعدادهای فطری آنان در امور علمی، فرهنگی، هنری و غیره.

این رویکرد به عدالت اجتماعی و تاکید بر اصل رقابت سازی برای حرکت آزادانه بدنه انسانی جامعه با هدف به ثمر رساندن استعدادهای فطری، به لاریجانی فرصت می دهد که کارکردهای حکمرانی در بستر عقلانیت اسلامی را به طور روشن تر، معرفی کند و از اقدامات ضروری حکومت برای ایجاد این رقابت همه جانبه به شرح زیر پرده بردارد:

۱.تدوین و اجرای طرح آمایش سرزمین به نحوی که امکانات اولیه برای همگان جهت حضور در این رقابت همه جانبه فراهم شود.

۲.احترام همه دستگاه ها به اصل مشارکت عامه و حذف همه انحصارهای حکومتی و غیرحکومتی. برای مثال، الزامات این اصل در ابعاد مختلف به ویژه در حوزه تربیت و آموزش از دیدگاه لاریجانی جالب توجه است.[۱۶]

۳. در بخش آرامش روانی جامعه، تامین اجتماعی واقعی افراد جامعه و قابلیت پیش بینی پذیری آینده رفاهی آنان به ویژه برای مستمندان و آسیب دیدگان را الزام می کند. در این وجه، در منطق حکمرانی اسلامی، اصل بر فراهم آوردن شرایط زیست توام با کرامت افراد است؛ به گونه ای که افراد جامعه از طریق دستیابی به مهارت و شغل مناسب و فعلیت یافتن استعداد های خود، احساس پیشرفت و حرکت تکاملی داشته باشند و نه یارانه بگیری و امدادهای غیرمولد را جایگزین استعدادپروری کنند.

---

[۱۵] همان، ص۶۸ و ۶۹

[۱۶] همان، ص ۷۰ و ۷۱

٤.امنیت کشور به عنوان حق طبیعی جامعه باید به تناسب تهدیدات در هر دو حوزه حفظ قدرت نظامی و امنیت داخلی به نحوی تامین شود که هم جنبه بازدارندگی داشته باشد و هم مردم آن بخش را به عنوان تکیه گاه بدانند. امتداد مردمی و عدم دخالت در امور سیاسی از ضروریات تکیه گاه بودن این بخش برای مردم محسوب می شود.

٥. حفظ هویت ایرانی – اسلامی از حقوق فطری جامعه ما محسوب می شود که باید هم در بعد داخلی و هم در بعد بین الملل مورد توجه قرار گیرد. از این رو، در سطح داخلی باید محور مشارکت عامه، و در سطح بین المللی باید دفاع از مسلمانان و مستضعفان به عنوان یک الزام جدی مورد توجه قرار گیرد و از بعد دیپلماتیک باید تسهیل مراودات مردم با سایر ملل به خصوص در بعد اقتصادی برای رشد استعدادهای درونی و رشد و توسعه اجتماعی به عنوان یک هدف اساسی در دستگاه دیپلماسی، از جمله وظائف حکومت در حفظ هویت ایرانی اسلامی قرار گیرد.

٦. استقلال کشور از حقوق فطری جامعه است که برای تامین آن در ابعاد اقتصادی، دفاعی، فرهنگی و علمی، حکومت باید فضای رقابت آزاد را به گونه ای سامان دهد که به خوداتکائی در امور مذکور نائل آید. مقصود از خوداتکائی این نیست که لزوما همه زنجیره تولید در کشوراز نظر فعلیت محقق شود بلکه باید قابلیت و استعداد فنی و علمی کافی برای تمامی مسیر زنجیره های تولیدی خدمات وجود داشته باشد.

آنچه از اندیشه ها و تجربه زیسته شهید دکتر علی لاریجانی ارائه شد، تنها به عنوان نمونه ای از یک الگوی عقلانیت اجتماعی در حکمرانی بود، کاری که سوگمندانه هنوز مسیر خود را به درستی بازنیافته و دانش ضمنی حکمرانی ما به میان محافل آکادمیک نیامده و دانش های نظری ما سویه های کاربردی روشنی پیدا نمی کند. به گمان ما راه گریز از این گسست میان نظر و عمل، روی آوری به منطق رفت و برگشت(دیالکتیک) میان میدان دانش ورزی و کنشگری اجتماعی است وبرای رسیدن به چنین مفصودی، نیازمند مردان دانش در میدان عمل و مردان عمل در تعامل با ساحت دانش و اندیشه هستیم.

در پایان بد نیست در همین راستا به پروژه ای اشاره کنم که در یک سال اخیر در پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (وابسته به دفتر تبلیعات اسلامی حوزه علمیه قم) با همکاری گروهی از محققان آغاز کردیم و در پی "بازشناسی مسئله های الهیاتی حکمرانی در جمهوری اسلامی" برآمدیم و از همان آغاز، روش اصلی این پژوهش را بر بازخوانی تجربه های کارگزاران اندیشه ورز در طول چهار دهه گذشته گذاشتیم و فراموش نمی کنم که از اولین روزهای شکل گیری این پروژه، نام صدیق عزیز و دیرین شهید دکتر علی لاریجانی به عنوان یکی از اعضای شورای راهبری و ذخیره سرشاری از تجربه و اندیشه در این عرصه مطرح می شد. سوگمندانه باید گفت درست در زمانی که این پروژه صورت عملی یافت، با شهادت آن عزیز و دیگر شهیدانی که کوله باری از تجربه و دانش را بر دوش داشتند، این پروژه یکی از سرمایه های گرانسنگ خود را از دست داد. آنها از کنار ما رفتند و دلگیری فراقشان همراه با افسوس و درد جانکاه از تجربه هائی که با خود بردند، ما را به سوگی عمیق نشاند.